

جادوی

رنگین کمان

پری‌های رنگین کمان ۱۰

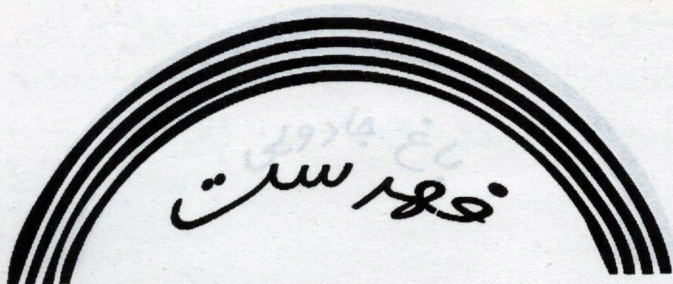
فرن
پری سبز



نویسنده: دیزی مدوز
تصویرگر: جورجی ریپر
مترجم: شادی دبیری



کتاب‌های زعفرانی



باغ جادویی ۹

فرن کجاست؟ ۱۹

گم شده در راه ماریچ ۲۷

آتش بازی پری ۳۵

جوجه تیغی به کمک می آید ۵۱

پرواز تا دوردست ها ۵۹

باغ جادویی

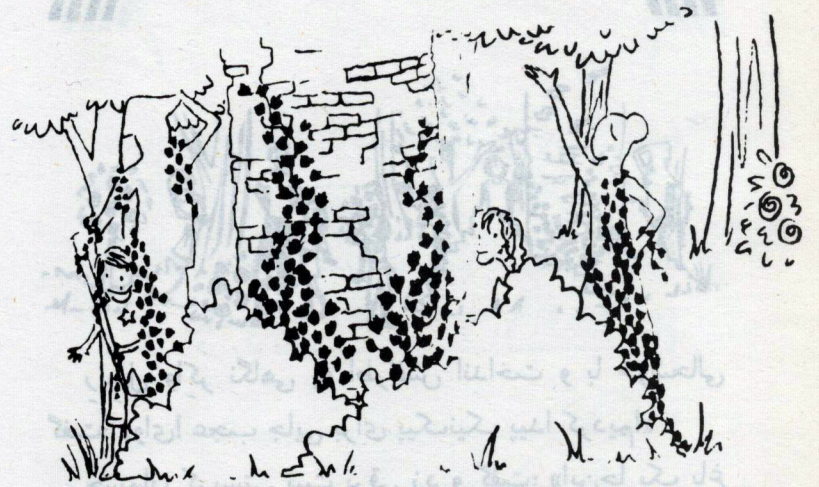


ریچل واکر نگاهی به اطرافش انداخت و با خوشحالی گفت: «وای! عجب جایی برای پیک‌نیک پیدا کردیم!»
چشمان کریستی تیت برقی زد و گفت: «این جا یک باغ جادویی است!»

آن‌ها توی باغ بزرگی ایستاده بودند که انگار مدّت‌ها پای کسی به آن‌جا نرسیده بود. بوته‌های رُز سفید و صورتی همه جا لابه‌لای درخت‌ها روییده بودند و عطر گل‌ها هوا را پُر کرده بود.



در گوشه و کنار باغ، مجسمه‌های سفید مرمری به چشم می‌خوردند و پیچک‌های سبز تا نیمه آن‌ها را پوشانده بودند. درست در وسط باغ، برج سنگی بلندی بود که گوشه‌هایی از آن فروریخته بود.



آقای واکر گفت: «سال‌ها پیش، این‌جا قصرِ مونس پینر بوده.»

بعد نگاهی به کتاب راهنمایش انداخت و ادامه داد: «ولی از آن قصر بزرگ، حالا فقط همین برجِ سنگی باقی مانده.»



ریچل و کریستی به برج فروریخته نگاهی انداختند.

سنگ‌های زرد آن، که

پوشیده از خزه‌های سبز و

نرم بودند، زیر نور خورشید

می‌درخشیدند. آن بالا، نزدیک

نوک برج، پنجره‌ی کوچکی دیده

می‌شد. کریستی گفت: «چقدر شبیه

برج راپانزل است. کاش می‌شد از

آن، بالا برویم.»

ریچل با ذوق و شوق گفت:

«خوب، بیا برویم و از نزدیک،

برج را ببینیم!» و بعد به طرف

مادرش برگشت و ادامه داد:

«مامان! ما دل‌مان می‌خواهد

همه جای باغ را بگردیم.

اجازه هست؟»

خانم واکر لبخندی زد و گفت:

«می‌توانید بروید. من و پدر هم غذا را آماده

می‌کنیم.» و در حالی که سبد پیک‌نیک را باز

می‌کرد، ادامه داد: «ولی خیلی دیر نکنید، دخترها!»

